

# اسناد سخن می گویند

نگاهی به کتاب پنج دهه پس از کودتا، اسناد سخن می گویند  
استاد عبدالله انوار

۲. معنی: مقصود از معنی در اینجا تبیین حادثهای است که این اسناد  
مباشر بیان آنها می باشند و در واقع این حادثه عرصه شطرنجی است که در  
یک سوی آن پاکبازترین انسان های از جن و مقام گذشته به عزم رهایی از قید  
و بند استعمار و بندگی در برابر خونخوارترین حریفها مشغول خطرناکترین  
بازی ها می باشند. حریفی که جز پاسخگویی به حرص و آز بی پایان خود که  
مرتب فریاد "هل من مزید" می زند و با دست های آلوده اش مهرهای  
استعماری را پس و پیش می کند تا طرف را به "شه مات" کشاند. هیچ هدفی  
ندارد و متأسفانه چون از این ترفندها راه به جایی نمی برد، با ناپاکی در آخرین  
بازی با شمشیر آخته و در کمال وقاحت دست به  
کار می شود و خانه مصدق، کعبه آرزوهای ملت  
را به توپ می بندد و در نهایت گستاخی مصدق  
و یاران ضد استعمار او را به دست سلاخان و  
قصابان نظامی می سپارد که این نظامیان بدتر از هر  
دشمنی برای اضافه کردن یک درجه بر شانه خود  
کارهایی می کنند که روی یزید و شمر را در جنایت  
سفید می نمایند.

حال برای روشن گری این پیکار عدالت و  
ظلم و این عرصه ضد استعماری و استعمار بینیم  
این بازیگران دو طرف کیستند و چه نقش هایی  
بازی کرده اند؛ بازیگران این شطرنج شوم  
استعماری - به تقسیم اول - دو گروهند: گروهی  
خارجی (غیر ایرانی) و گروه داخلی (ایرانی)، گروه  
خارجی به آمریکایی و انگلیسی تقسیم می شوند  
و طبق این اسناد در این جنایت مقام اول را آمریکا  
و مقام دوم را انگلیسی ها دارند.

گروه داخلی نیز به تقسیم دوم به دو دست اند؛  
یک دسته همان جانبازان ضد استعمارند که در ستیز با استعمار ورهایی ایران  
از زیر یوغ جهانخواران، جان برکف پروانه سان عاشقانه به گرد شمع ایران  
می گردند و جانانه خود را به آتش استعمار می زنند و مردانه می کوشند و بدبختانه  
آتش ننگین استعمار آنها را می سوزاند و در زمره شهیدان و الامقام ضد استعمار  
جای می دهد. دسته دیگر ایرانیانی اند که ننگ نوکری اجانب بر پیشانی دارند  
و در این مبارزه استعماری ردیالانه انواع وطن فروشی ها را برای پیروزی استعمار  
مرتکب می شوند و این گروه ناپاک نیز - به تقسیم سوم - خود به دو گروه منقسم  
می شوند: یک گروه آنانی اند که از روز اول با ملی کردن نفت مخالف بودند؛ از  
آنجا که داغ چاکری کهن استعمار بر پیشانی داشتند و نگران فروپاشی استعمار

در این اواخر کتابی به نام "اسناد سخن می گویند" در دو جلد به قطع وزیری  
در بازار کتاب عرضه شد است و محتوای آن برگردان پانصد و هشت سند  
سری سیاسی است که وزارت خارجه آمریکا اعمال سیاسی خود را در قضیه  
نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شمسی عرضه می کند و آقای دکتر  
احمد علی رجایی و خانم مهین سروری آن را از انگلیسی به فارسی  
برگرداندند. بحث درباره این کتاب و ترجمه آن بیانگر یکی از جنایتهای  
استعمار در جهان سوم، آن هم در قرن بیستم است. این جنایت که مورد تالیف  
وزیر خارجه بعدی آمریکا قرار گرفته است به ما اجازه می دهد که به سبک

تحلیل گران کتب آن را در دو قسمت مورد بحث  
قرار دهیم؛ یعنی در دو بخش لفظی و معنایی:

۱. لفظی: انصاف را باید گفت که مترجمان  
بلسوخته در تنقیح مباحث و عدم تعقید این  
ترجمه از هیچ کوششی کوتاهی نکردند و متنی  
متین عرضه نمودند و آنانکه به زبان انگلیسی  
آشنایی دارند به خوبی می دانند ترجمه این گونه  
اسناد و کتب چقدر دشوار است، بویژه وقتی که از  
ناحیه آمریکایی ها عرضه می شود؛ چه این قوم که  
متأسفانه سر نوشت بر آنها فقط این را رقم زده که  
تنها درباره "سرمایه و افزایش آن به هر وسیله" دقت  
ورزند و نسبت به چیز دیگر دقت روا ندارند، در  
نوشته های خود چنان دچار عدم فصاحت و  
بلاغت و شلختگی اند که در بیشتر نوشته های  
آنها بر اثر ابجازهای (Breivities) مخمل، چنان  
دچار تعقید می شود که فروگشایی آن گرماز حل  
پریش های دیفرانسیلی دشوارتر است. از همه  
بدتر وجود اصطلاحات خاصی است که تنها در

بین گروه اندک اعضای وزارت خارجه آمریکا شناخته شده است؛ یعنی  
متداول نیست و بیشترشان هم برابر فارسی ندارند و این خود نوعی غرابت  
استعمال ایجاد می کند. با این همه، انصاف باید داد که مطالعه کتاب نشانگر  
آن است که این نثر با عدم تعقید و فرو بستگی، مترجمان را از چه  
عقبه های زبانی گذرانده است و آن شکل ساده و زود فهم باید با چه مهارتی  
فراهم آمده باشد. افزون بر اینها پانوشته ها و توضیحات پیرامون هر سند نیز در  
مطالعه اسناد گره گشا هستند. از آنجا که به قول منطقی ها "ادل" بر شیء، وجود  
خارجی آن شیء است. "بهر آنکه خوانندگان، خودشان کتاب را به مطالعه  
گیرند تا به هنر این مترجمان در این ترجمه آگاه شوند.



و از دست دادن جیره اربابی بودند، چنان که گفتیم از آغاز کار به ستیزه ایستاده بودند و در دوره شانزدهم و هفدهم مجلس شورای ملی - چه از درون مجلس و چه در خارج - تا می توانستند مانع مبارزه ضد استعماری می شدند و دور دایره خود، شاه، وزیر دربار، خواهر شاه، نخست وزیر، وزیر، وکیل، امیر ارتشی، تاجر و مالک عمده داشتند و چون با انگل صفتی و نوکری به مقامها رسیده بودند و جز ارباب خارجی کسی را نمی شناختند، از این هم که اکنون باید به جای ارباب انگلیسی حلقه به گوش آمریکا شوند باکی نداشتند و همصدا با نوکران تازه کار آمریکایی و تربیت شده در اصل چهار با و قاحت به مبارزان ضد استعماری حمله می کردند. از این سرسپردگان قدیمی استعمار گذشته، به روسیاهانی می رسیدیم که ابتدا خود را در دسته مبارزان ضد استعمار جا زدند و به خیال خود مبارزه را سبک گرفتند، ولی چون از نزدیک، به آن رسیدند که راه مبارزه بس خطرناک است و پر از خار مغیلان است و در هر

قدم آن چاه ژرفی منتظر بلعیدن است از بین راه جا زدند و با تأسف بسیار به این جا زدند هم قناعت نکردند و خنجر زهر آلود خود را از پشت بر بدن مبارزان ضد استعمار زدند و در این مرحله کارها کردند که صد رحمت به آن کفن دزدی قره نوکرهای قدیمی. حال با این تقسیم بندی - طبق اسناد به بازخوانی کارهای این گروه های بازیگر صحنه شطرنج خونین سیاسی می پردازیم:

۱. آمریکا: از آنجا که آمریکا پس از جنگ جهان گیر دوم، فاتحانه از صحنه نبرد بیرون آمده بود، بر آن شد که این بار مثل جنگ جهان گیر اول از قاره های غیر آمریکایی کناره بگیرد و به دنبال اصل مونرو نرود، بلکه فضای جهان دیگر غیر آمریکایی را به زیر یوغ استعمار کشد و مثل آمریکای جنوبی و آمریکای مرکزی آنها را به زیر تیغ جهان خوار خود برود و با میکیدن خون آنها به زندگی انگلی خود ادامه دهد. (خوشبختانه کتاب های مستندی - چه به فارسی و چه به زبان های دیگر - در این زمینه وجود دارد که ما را بی نیاز از هر توضیحی در این باره می کند). آمریکا در پی خیال استعماری خود در قدم اول، دست در دست استعمار کهن - یعنی انگلیس - بهترین لقمه را در این دست درازی به نفت ایران و "شرکت نفت انگلیس و ایران" دید. اما چون این شرکت را به اصطلاح نفت خواران، "خواهری" در برابر پنج خواهر نفتی شرکت های آمریکایی یافت، از آنجا که سرمایه دار بود و سرمایه دار نیز جز به فریاد کردن خود نمی اندیشد، بر آن شد که بشکتهای نفتی آن پنج خواهر را هم به کیسه خود سرریز کند،

لذا به خیال خام خود اندیشید که با همصدایی با ایرانیان هوادار ملی کردن نفت بتواند مصدق ضد استعمار را ابتدا با ترفند پیشنهادهای مستقیم و غیر مستقیم، به پشت میز قرارداد استعماری نو و موافق موازین قرن جدید کشد و گاه با تحریک انگلیس به تهدید ایران و گاه با کشاندن ایران در دیوان دادرسی لاهه و یا شورای امنیت این مبارزان نستوه را خسته کند و سرانجام به نقشه شوم خود رسد.

در اینجاست که این مجموعه اسناد به ما دوسفر کبیر آمریکایی در ایران معرفی می کند: یکی گریدی و دیگری هندرسن. وقتی امریکا از طریق گریدی به هدف خود رسید، این دومی را که یکی از تربیت شدگان خشن و بی اخلاق و ضد بشر دستگاه استعماری بود وارد عمل کرد.

جلد اول این کتاب، نمایشگاه اسنادی است که این سفر استعماری در چند ملاقات خود با مصدق می خواست وی و همکاران وطن پرست او

را خمام کند و در دام قرارداد استعماری کنسرسیون ابداعی امریکا اندازد ولی نمی دانست حریف، آگاکفر از آن است که با این فریبها و وسوسهها به کوزه قناعت افتد. گفتنی است که همه پیشنهادها و راه حل های اعلام شده - چه از ناحیه انگلیسی ها از اول کار و چه اعلام شده به وسیله امریکا و انگلیسی ها در مراحل بعدی - بنا بر نوشته زندیاد فواد روحانی در کتاب "زندگی سیاسی مصدق"، همه یکی و با صورت های مختلف بود. او که یکی از آگاهان به مسئله نفت و هم از مشاوران مصدق بود با عدد و رقم نشان داد که آخرین پیشنهاد آمریکا و انگلیس همان بود که نخستین بار در پیشنهاد جکسن ارائه شد، منتها با صورت های لفظی مختلف. هندرسن پس از چندی آمد و رفت به خانه مصدق که اسناد متعددی در مجموعه حاکی از آنهاست، متوجه می شود که طبق معمول وزارت خارجه امریکا باید از آخرین داری آن وزارتخانه یعنی کودتا "استفاد کند. مادر ضمن اسناد می بینیم که طبق سندی به وزارت خارجه امریکا گزارش می کند که برای کار نفت ایران دو ژنرال ایرانی در نظر گرفته شده است؛ یکی ژنرال (سرلشکر) فضل اله زاهدی و دیگری ژنرال (سرلشکر) حجازی (ارتشبد عبدالحسین حجازی همان متملق بی هویتی است که بعدها مدتی نیز رئیس ستاد مشترک ارتش شد) ولی در اسناد بعدی می بینیم او ژنرال زاهدی را در آب و نمک استعماری می خواباند برای روز کودتا. شاید در این گزینش زاهدی بر حجازی، فرزند اردشیر زاهدی

## امریکا در پی خیال استعماری خود

در قدم اول، دست در دست

استعمار کهن - یعنی انگلیس -

بهترین لقمه را در این دست درازی

به نفت ایران و "شرکت نفت انگلیس

و ایران" دید. اما چون این شرکت را

به اصطلاح نفت خواران، "خواهری"

در برابر پنج خواهر نفتی

شرکت های آمریکایی یافت، از آنجا

که سرمایه دار بود و سرمایه دار نیز

جز به فریاد کردن خود نمی اندیشد،

بر آن شد که بشکتهای نفتی آن

پنج خواهر را هم به کیسه خود

سرریز کند

از این سرسپردگان قدیمی

استعمار گذشته، به روسیاهانی

می رسیدیم که ابتدا خود را در دسته

مبارزان ضد استعمار جا زدند و به

خیال خود مبارزه را سبک گرفتند،

ولی چون از نزدیک، به آن رسیدند

که راه مبارزه بس خطرناک است و

پر از خار مغیلان است و در هر قدم

آن چاه ژرفی منتظر بلعیدن است

از بین راه جا زدند

دست داشته که تازه از آمریکا آمده و در "اصل چهار" ترومن تجربیات خدمت به آمریکا یعنی جاسوسی نوع جدید را فرامی گرفته است. پس از این سند دوباره ما به چرخه سندهای دیگر می افتیم که این سفیر آشکارا اقراری کند که در برابر مردی قرار گرفته که در وطن پرستی و استقلال و سربلندی کشورش بی مانند است. این آمد و رفت و انباشتگی اسناد ادامه پیدا می کند تا آن که کابینه کارگر انگلیس جابه کابینه محافظه کار یا نخست وزیری چرچیل و وزیر خارجه شدن ایلن می سپارد و کمی بعد هم در آمریکا حکومت دموکرات کاخ سفید

را برای رئیس جمهوری جمهوریخواه آیزنهاور با ورود دو برادر مستعمره گر در صحنه سیاست خالی می کند. این دو برادر که یکی به نام جان فاستر دالس وزیر خارجه آمریکا می شود و دیگری با نام آلن دالس رئیس سازمان ضد بشری "سیا" یکه تازانه در میدان استعمار آمریکا بدون اندیشه به حیثیت آمریکا عمل می کنند که بعد وزیر خارجه دیگر آمریکا خانم مادلین آلبرایت پوزش خواه اعمال این دو نابکار می شود.

۲. انگلیس : انگلیس از اواسط حکومت فتحعلی شاه بازیگر نقش استعماری در ایران است، در دوران طولانی ورود منحوس خود جنایاتی در ایران مرتکب می شود که کتاب چند جلدی زندعیاد محمود محمود نمایشگر بخشی از این اعمال است. خوشبختانه درباره نفت و سیاست استعماری انگلیس در این مایه حیاتی کتب چندی چون کتاب "پنجاه سال نفت" مصطفی فاتح کارمند قدیمی و عالی رتبه ایرانی در آن شرکت در دسترس است که شمعلی از روش و اعمال این شرکت را می نمایاند. مدارک دقیق فراهم آمده در این باره بکوشش زندنام مهندس حسینی نمایانگر اعمال استعماری این شرکت زالوصفت است، که با چند دهن خون این ملت را می مکیده و علاوه بر نفت در همه شئون سیاسی این مملکت دخالت می کرده و مانع رشد و ترقی این کشور می شده است. ایرانی ها پس از آن که در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی با پیشنهاد و تصویب منع قرارداد با خارجی ها توسط دکتر مصدق در زمان جنگ رو به رو شدند، کم کم زمره تجدید نظر در قرارداد ۱۹۳۳ با شرکت نفت انگلیس و ایران را سر دادند. این زمره معما موجب شد تا مستیاران و نوکران سرسپرده انگلیس به انگلیسی ها هشدار دهند که جو عوض شده و نفت خواران انگلیسی باید در قرارداد نفت تجدید نظر کنند. با این هشدارها دولت انگلیس روی موافق نشان داد و "گس" را به نمایندگی به ایران فرستاد و او با وزیر

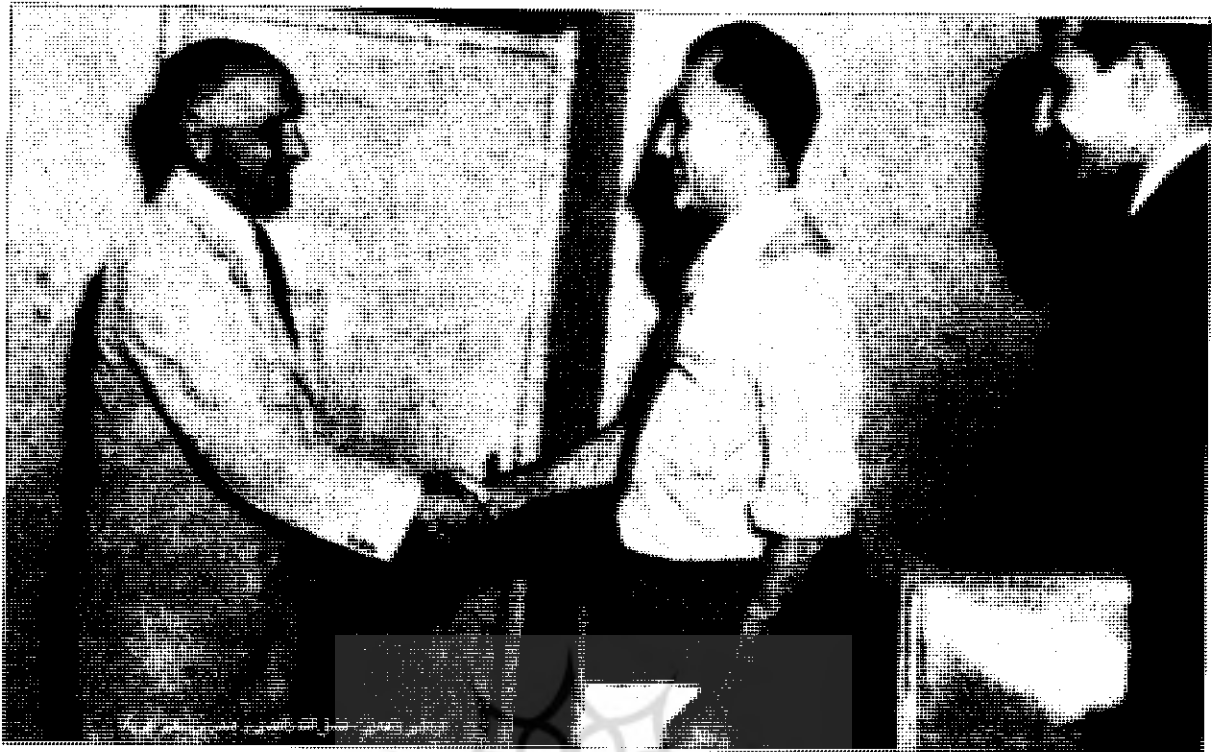
داری و نماینده ایران عباسقلی گلشایان در پی نشست هایی، سرانجام قرارداد متممی به نام قرارداد "گس- گلشایان" تنظیم نمود؛ گر چه این قرارداد سرانجامی نداشت و در مجلس رد شد، ولی کتب بسیار با ارزش "خواب های آشفته نفت" به قلم نویسنده وطن خواه آقای محمد علی موحد نشان می دهد که به عکس برخی گفته ها در این جریان گلشایان به هیچ وجه با این قرارداد موافق نبوده است و آن را بر اثر فشار کابینه و مقامات ارشد تنظیم کرده و حتی امضای خود را در ذیل قرارداد، پس از امضای وزرای دیگر کابینه گذارده است.

این کتاب آقای موحد و اسناد مندرج در آن به خوبی نشان می دهد که در مسائل سیاسی و تاریخی سند چه نقش مهمی در داوری های سیاسی نسبت به افراد بازی می کند.

باری بار در قرارداد گس، گلشایان و تصویب قانون ملی شدن نفت و نخست وزیری مرد وطن پرستی چون زنده یاد دکتر محمد مصدق، اجرای آن قانون از سوی این مبارز پاک نستوه و تخلیه آبادان و مراکز نفتی از زالو های نفت مکنده، دولت انگلیس بر آن شد با فرستادن میسیون هایی چون میسیون جکسون و استوکس و عدم توافق شرایط پیشنهادی آنها که شرح یکایک این حوادث در کتب دیگر راجع به نفت و روزنامه های آن روز مندرج است. امر به آخر به قطع رابطه سیاسی ایران و انگلیس کشید؛ چیزی که هیچ گاه به مخیله صدر نشینان لندن با داشتن نوکران سرسپرده های متنفذ چون سید ضیاء الدین طباطبایی خطور نمی کرد. بدین سان باز تاریخ نشان داد اگر کشورهای جهان سوم، سیاستمداران میهن خواه دلسوز سرنوشت وطن و تعالی و استقلال آن را داشته باشند، استعمار هرگز نمی تواند از پشت میز مذاکره نفوذ کثیف خود را به رگ های حیاتی کشوری تزریق کند. با قطع رابطه با انگلیس بازیگری میدان سیاست خارجی در ایران، جای خود را از سفارت انگلیس به سفارت آمریکا داد و آقای هندرسن نقش انداز سیاست استعماری گردیده و اعمال و پیشنهادهای او اساس مجموعه اسناد کتب مورد بحث یعنی کتاب "اسناد سخن می گویند" قرار می گیرد و در آن می بینیم که این دیپلمات کودتاگر چه نقشه های شومی در عرصه سیاست نفتی طرح ریزی می کند و دکتر مصدق با چه هشیاری در برابر او و سیاست خارجی آمریکا و اکثن های وطن پرستانه از خود نشان می دهد. این کتاب و اسناد مندرج در آن باید خواننده شود تا دیده شود که کودتای ۲۸ مرداد چه رادمردی را با خیانت آشکار سران نظامی با



**آمریکا حکومت دموکرات کاخ سفید را برای رئیس جمهوری جمهوریخواه آیزنهاور با ورود دو برادر مستعمره گر در صحنه سیاست خالی می کند. این دو برادر که یکی به نام جان فاستر دالس وزیر خارجه آمریکا می شود و دیگری با نام آلن دالس رئیس سازمان ضد بشری "سیا" یکه تازانه در میدان استعمار آمریکا بدون اندیشه به حیثیت آمریکا عمل می کنند که بعد وزیر خارجه دیگر آمریکا خانم مادلین آلبرایت پوزش خواه اعمال این دو نابکار می شود**



تانک‌های ارتش ایران از صحنه سیاست خارج کرد و خانه ایران را برای جنایات آمریکایی‌ها آماده نمود.

در بین این اسناد دو سند بسیار خواندنی وجود دارد: یکی از آنها به نقل از گزارشگران سفارت آمریکا است که حوادث روز ۲۸ مرداد را به صورت قیام مردمی منعکس می‌کند و سند دیگری که به نقل از انگلیسی‌ها روایت می‌شود، در بجموحه حوادث ۲۸ مرداد، سخن از پرداخت دلارهای آمریکایی به چاقوکش‌های جنوب‌شهر و فواحش ناحیه ده تهران می‌داند که با تعداد اندک خود اگر زیر پوشش لشکرهای زرپوش قرار نگرفته بودند، کاری از پیش نمی‌بردند. در اینجا است که معنای ارتش و نقش آن در جهان سوم معلوم می‌شود. مصدق فریاد می‌زد که در ارتش نباید اداره مستشاری آمریکا وجود داشته باشد و ارتش هر کشور باید تکیه بر قلب مردم آن کشور کند نه بر وزارت جنگ کشور خارجی و متأسفانه شاه فریاد مصدق را در گلوی او خفه می‌کرد و در نهایت به شدت با نظر مصدق به مخالفت ایستاد زیرا می‌دانست شاهی او با تکیه بر سرنیزه‌های ارتش شاهنشاهی است نه ارتش ملی. باکمال تأسف، ارتش شاهنشاهی کار خود را کرد و مجری او امرکرمیت روزولت سر جاسوس دستگاه مخوف سیاست و به رهنمود این جاسوس آمریکایی خانه مصدق را به توپ بست و به چند فاحشه و چاقوکش بدنام اجازه داد که در غارت خانه مصدق از باز کردن لوله‌های آب و بردن آن دریغ نکنند و قیامی مردمی!!! را باشاهپرستی به نحو تمام‌تری انجام دهند و به زبان حال بگویند: بادیده عبرتش ببینند / این عاقبت وطن پرستی ست

جلد دوم این کتاب نمایانگر دخالت‌های زشت هندرسن به نمایندگی از سیاست خارجی آمریکا در ایران است؛ زیرا که در حوادث این جلد از کتاب نه مصدقی در بین است، نه آزادیخواهان باشرفی که به حمایت مردم نفت را ملی کنند و در مراقبت آن بکوشند. حتماً این جلد از کتاب را بخوانید

تا ببینید امریکاکه لاف نمایندگی آزادی در جهان می‌زند، چگونه با دروغ‌های فریبنده، اعمال ضد مردمی از خود نشان می‌دهد. به دستور آمریکابه نام مبارزه با کمونیسم (عنوانین مجعول و ساختگی از ناحیه دالس‌ها) دو شمر ضد بشر یکی سپهد حسین آزموده رئیس دادرسی ارتش شد که بر اثر جنایات گوناگونش بعدها به وسیله دولت شاه نام "ایشمن" گرفت و دیگری سپهد تیمور بختیار حاکم نظامی گردید؛ و این دو ناپاک چه جنایات و چه شکنجه‌هایی نسبت به آزادیخواهان روا داشتند و چه پاکانی را به دست چه دزخیمانی نسپردند. آزموده در بیدادگاه‌های نظامی برای خوشامد استعمار چه توهین‌ها که به مصدق نکرد (زنده یاد فواد روحانی در کتاب "زندگانی سیاسی دکتر مصدق" و نویسنده شهیر آقای موحد در جلد سوم "خواب‌های آشفته" این توهین‌های رکیک را بر شمرده و فهرست کردند).

در جلد دوم کتاب "اسناد سخن می‌گویند" می‌بینیم دالس طبق سندی چه دستوره‌های سختی به هندرسن می‌دهد که آزادی در انتخابات دوره هیجدهم را که باید قرارداد کنسرسیوم در آن بگذرد، چگونه کنترل کند، مبادا آزادیخواهی به آن مجلس راه یابد و رشته قرارداد کنسرسیوم شوم را پنبه‌کند و این سفیر بی شرم نیز با چهار چشم چنان حوزه‌های انتخاباتی را زیر نظر می‌گیرد که خود زاهدی و شعبان جعفری که در روزهای انتخابات حاکم مطلق صحنه انتخابات فرمایشی بودند به فریاد آمدند. هندرسن چنان انتخابات را زیر نفوذ گرفته بود که چون سه نفر غیر آنها که در فهرست تحمیلی او بودند انتخاب شدند، به اعتراض بر زاهدی ایستاد و تا زاهدی او را مطمئن از سوی این سه نفر نکرد آرام نگرفت. این سند بهترین مدرکی است که می‌گوید قرارداد تحمیلی کنسرسیوم چگونه از مجلس منتخب بیاد حقیقت منتصب آمریکا گذشته است.

در اسناد این جلد سندهایی هست که می‌رساند قانون ضد تراستی که

امریکا به آن می‌نزد دروغ محض است؛ چه در این سندها ما می‌بینیم از آنجا که پنج خواهران نفتی آمریکا (پنج کارتل بزرگ نفت آمریکا) نمی‌توانستند بدون تشکیل تراستی از نفت ایران بهره‌ر شوند و تشکیل تراست هم مخالف قانون آمریکا بود، به دستور دالس، آیزنهاور رئیس جمهور از کنگره آمریکا اجازه تراست پنج شرکت را گرفت و قانون ضد تراست را برای این استعمار لغو کرد، به این عنوان: "اگر قانون ضد تراست مخالف امنیت آمریکا باشد ملغاست" و معلوم نبود مکیدن شیره حیات یک کشور جهان سوم چه ربطی به امنیت آمریکا پیدا می‌کند!! مضحکترین سخنی که هاگامک‌های آمریکا به کشورهای جهان سوم اعمال اداره جاسوس پرور اصل چهار است، این اداره چون در ایران تأسیس شد با تبلیغات بسیار، خود را خادم ایران معرفی کرد و ادعا کرد که می‌خواهد تحولات عمیق در اقتصاد ایران فراهم آورد و تحول عظیم او به اینجا رسید که تعدادی خر قبری از قبرس آورد تا تغییر نژاد در خرهای ایرانی ایجاد کند. تغییر نژاد خراز دستاوردهای انسان دوستانه اصل چهار بود!! این اسناد را بخوانید تا ببینید جل پاک سیاسی ایران! آنکه نخست وزیری هاگرد و سال‌ها وزارت دربار ایران را به یدک کشید، چگونه جاسوس هندوسن از آب درآمد، بنا بر این اسناد، آقای حسین علاء شب‌های دیر وقت برای آقای هندرسن خیر چینی می‌کرد و در ضمن به قول عبیدزاکانی هشتاد سال به پاکی و وطن خواهی زیست؛ اینجاست که صدق قول مصدق عیان می‌شود که می‌گفت: "سرطان شرکت نفت ایران و انگلیس در بالاترین مقامات ایرانی ریشه دوانده است." لطفاً به اسناد بنگرید و این قلم را از برخورد شگافی بر اثر تحریر این ناپاکی‌ها برکنار دارید.

**۳. عاملین داخلی کودتا:** این عاملین به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ یکی آنها که از آغاز قضیه نفت و ملی شدن آن، مخالف این جریان بودند و در طول حکومت مصدق به شیوه‌های گوناگون مزاحمت‌های خود را آشکار کردند و پس از انتخاب فضل‌الله خان زاهدی از طریق سفارت آمریکا در تقویت او کوشیدند و دیگر آن دسته‌ای که از ابتدا در جمع مبارزان ضد استعمار همراه مصدق کوشیدند و بعد از سالی نه تنها از مبارزه ضد استعماری دست کشیدند بلکه به نفع استعمار از پشت خنجر به این مبارزان زدند و در لجن‌زار استعمار چنان غرقه شدند که به مراتب اعمال آنها به نفع استعمار جاسوس‌تر و جگرگدازتر از کرده‌های فرقه اول بود. حال به اجمال به رهنمود اسناد، به بازخوانی اعمال هر دو گروه می‌پردازیم.

**الف: عاملان غیر خنجر گذار:** این گروه که از نوکرهای انگلیسی بودند، به سردستگی سید ضیاءالدین طباطبایی عامل و سرسپرده قدیمی انگلیسی‌ها عمل می‌کردند و حتی زمینه را طوری به نفع او فراهم آورده بودند که اگر در لحظه حساسی دکتر مصدق غفلت کرده بود و نخست وزیر را نمی‌پذیرفت، او رئیس‌الوزرا می‌شد و مسئله نفت و ملی شدن را نقش بر آب می‌کرد و مثل کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی ایران را برای بار دیگر به زیر چکمه

انگلیس می‌افکند. امتیاز این گروه ضد ملی شدن، آن بود که کارهای خود را علنی می‌کردند و چون جنایات آنها آشکارا بود، مبارزان ضد استعمار به آسانی به واکنش و رویارویی می‌ایستادند. برای نمونه ردالت‌های جمال امامی و پیراسته در مجلس شانزدهم نه تنها به زبان قضیه ملی شدن نفت نبود، بلکه به مجاهدان نشان داد که مخالفان از چه عناصر پلیدی سامان یافته‌اند. درباره جمال امامی در آن روزها آشکار شد که در مقابل فروش خانه‌ای چه کلاهبرداری مفتضحانه‌ای کرده و پرونده‌اش در دادگستری چگونه او را در زمره کلاهبرداران نشانده است و چون این امور از متن اسناد ما خارج است به خواننده حواله می‌دهیم که برای آگاهی بیشتر به روزنامه‌های آن سال‌ها بنگرد. پیراسته هم با وجود صاحب مقام شدن بعد از کودتا، چنان پرونده ننگینی برای خود فراهم آورده بود که یکی از جزوات اسناد منتشر شده از سوی سفارت آمریکا (اسناد لانه جاسوسی) می‌رساند که این وزیر و سفیر و استاندار بعد از کودتا با چه پیشینه ننگینی در نزد اربابان آمریکایی جلوه گر بوده است. از آنجا که شرح حال و کردار یکایک این عاملان از حوصله یک مقاله خارج است، از بیان آن در می‌گذریم و پژوهنده را به کتب راجع به آنها احواله می‌دهیم و فقط به بیان اعمال چهار نفر از این بازیگران زشت‌کردار - آن هم در نهایت ایجاز - بسنده می‌کنیم. اما از آنجا که افترا زن و متهم کن نیستیم، بر قول خود علاوه می‌کنیم که طبق اسناد موجود آنها پلید کردارند و شاید در آینده اسنادی به دست آید که آنها را از بایگانی سیه جریده‌ها خارج کند و در زمره سپید جامگان و رو سفیدان تاریخی قرار دهد. در آن روز است که همین قلم شاد می‌شود که در تاریخ کشور خود فرد خائنی جا خالی کرده و در زمره خادمان قرار گرفته است. این چهار نفر بدین قرارند:

**۱. سبهد فضل‌الله زاهدی:** درباره این شخص چیزها نوشته شده، ولی آنچه از این اسناد به دست می‌آید؛ او به قول یکی از تاریخ نویسان معتبر یکی از سه خائنی است که تاریخ ایران در این صد و شصت ساله اخیر به خود دیده است. نخستین آنها میرزا آقا خان نوری است که با دسیسه‌های داخلی و جنایتکاران انگلیس ضد میرزا تقی خان امیر کبیر - صدر اعظم خادم ایرانی ایستاد و تا او را در حمام فین کاشان نکشت آرام نگرفت و دیگر میرزا حسن خان وثوق‌الدوله است که در برابر چند پونده به همدستانی چون نصرت‌الدوله فیروز میرزا صارم‌الدوله با قرارداد ننگین ۱۹۱۹ میلادی زنجیر استعمار را بر گردن این کشور کهنسال نهاد و سوم همین سبهد کثیف است که با نوکری و کودتای آمریکایی به صدر اعظمی رسید و قرارداد ننگین کنسرسیون را امضا کرد و در تکوین و تحقق عملی آن جنایت کارها نمود. او که قزاقی بی‌سواد بیش نبود، در جریده اعمال چیزی جز شب عیاشی و فسق ندارد.

**ایرانی‌ها پس از آن که در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی با پیشنهاد و تصویب منع قرارداد با خارجی‌ها توسط دکتر مصدق در زمان جنگ روبه‌رو شدند، کم‌کم زمزمه تجدید نظر در قرارداد ۱۹۳۳ با شرکت نفت انگلیس و ایران را سر دادند. این زمزمه‌ها موجب شد تا دستیاران و نوکران سرسپرده انگلیس به انگلیسی‌ها هشدار دهند که جو عوض شده و نفت‌خواران انگلیسی باید در قرارداد نفت تجدید نظر کنند**

برای شناخت او کافی است به گزارشی که مأمور دستگیر کننده او به وقت همکاری مخفی او با سازمان جاسوسی هیتلر به زمان فرماندهی لشکر اصفهان می دید رجوع کنید و ببینید این فرمانده در قفسه بایگانی اسناد نظامی خود فقط و فقط تعدادی نامه داشته که از فواحش شهر برای او رسیده است. لطفاً به جلد سوم کتاب خواب‌های آشفته آقای موحد رجوع کنید و ببینید این زنباره ناپاک به وقت امضای قرارداد کنسرسیوم در هیئت وزرا، به وزرا توصیه امضای فوری می‌کند و نمی‌گذارد که آنها قرارداد را بخوانند و بعد امضا کنند. در مجلس دست

نشانه خود هم سعی کرد که قرارداد با اکثریت کامل به تصویب رسد. این یک نمونه از امیران ارتش بود که به جای پاره کردن پالهنک بندگی خارجی با این زد و بندها پالهنک سنگین آن قرارداد را بر گردن ایران گذارد و در آخر هم با به جیب زدن دلارها از چنین خوش خدمتی با عنوان سفیر فوق العاده در سوئیس آرامید تا مرد. (۱)

۲. اردشیر زاهدی: این پسر که درست مصداق: "الولد سرابیه" (۲) است از آغاز جوانی پیروی از یکلیک اعمال پدری کرد و در تکوین کودتای سخت به فعالیت ایستاد و چون از کارمندان اصل چهار بود، در حمایت سفارت آمریکا صمیمانه با کریمت روزولت همکاری نمود و با سفر شبانه به اصفهان لشکر اصفهان را برانگیخت که در کودتای شرکت کند و چون کودتا شد او مشیر و مشار هندرسن با پدر گردید و بر اثر این همکاری ها در طول بیست و پنج سال حکومت پهلوی بعد از کودتا داماد شاه شد و جز سفارت و وزارت کار دیگری نکرد. چون بدتر از پدر شیفته شب‌زنده‌داری‌های هرزه‌گون بود،

ن توانست با دختر شاه هم زندگی آبرومندانگی سپری کند، پس با جدایی از او کوس رسوایی و هرزه‌داری خود را کوفت و با پول این ملت محروم در سفارت خود در آمریکا "اتاق ایرانی" (Persian room) تأسیس کرده گفته برزیسکی-مشاور امنیت ملی آمریکا به زمان کارتر- در این اتاق میهمانی‌های چند میلیون دلاری داد و شکم‌های مفتخوار بدکارها و روزنامه نگاران آمریکایی را ملامت کرد و هم به گفته رئیس اداره خاویار ایران در آن روزها، معاملات و فروش خاویار ایران بر اثر مصرف بی حد و حصر و مفت آقای اردشیرخان تعطیل شد. برای شناخت بهتر این ناپاک بهتر است به کتاب "اردشیر زاهدی و اشاراتی به رازهای ناگفته" فراهم آمده به وسیله "راه زندگی" چاپ لوس آنجلس - فوریه ۲۰۰۲ میلادی (۱۳۸۰ شمسی) بنگرید که در دو بخش انگلیسی و فارسی تدوین



شده و در قسمت فارسی آن بخوانید و ببینید محصولات فکری این سفیر عظیم‌الشان (!) پیرامون چه مطالبی دور می‌زده است و بخش انگلیسی آن نیز ترجمه همین مهملات است، منتها یک مقاله دارد و آن اساس کار او را مشخص می‌کند؛ این مقاله که به قلم هاری الت شالر (altshuler Harry) نویسنده "میدنایت استنف" (midnight staff) نوشته شده، حکایت از ولخرجی‌های سرسام آور اردشیر می‌کند که برای جلب الیزابت تیلور - هنر پیشه آمریکایی - و ژاکلین کندی - زن کندی رئیس جمهور - چه بخشش‌ها می‌نماید و دست آخر با پول‌های باد آورده او موفق می‌شود که هم از تور به بخورد و هم از آخور، کمترین فایده قرارداد ننگین کنسرسیوم این بود که چنین پول‌های باد آورده‌ی رادر دست این افراد گذاشت. متأسفانه هر چه گشتیم تا سندی بیابیم که بتواند این روسیاه را رو سفید کند چیزی به دست نیامد؛ شاید به آتیه چنین سندی به دست آید؛ عجالتاً با عدم چنین سندی این قلم ژاژ خای نیست.

۳. دکتر علی امینی: بیشتر باید عرض شود که این بیت سعدی درباره او کاملاً تجربه شده است:

می‌تابد بر همه عالم سهیل

جایی انبان می‌کند جایی ادیم.

در دامان شاهزاده خانم با تدبیر و ثروتمند قاجار خانم فخرالدله امینی دو فرزند تربیت شدند و هر دو از نفس این بانوی فرهیخته ده‌های تربیتی گرفتند، منتها این نفس هادر یکی انبان ساخت و

در دیگری ادیم (سفره قیمتی)؛ یکی دکتر علی امینی عقدا این قرارداد ننگین شد و دیگری روانشاد سرتیپ محمود امینی گردید که در روز ۲۸ مرداد خطرها به جان خرید ولی اجازه نداد تا ژاندارمری با خط مشی همسان ارتش لکه ننگ کودتای استعماری بر دامانش نشیند. حدود یک سوم اسناد جلد دوم نمایشگر خوش رقصی‌های امینی در نزد امریکای نفتخواران جهانی است. دکتر امینی آن قدر در نزد طرف‌های خارجی بی‌ارزش است که به نقل مرحوم فواد روحانی وقتی به طرف نفتی خود می‌گوید چگونه این قرارداد را به مجلس برد، در جواب می‌شنود که "مانخواستیم باشما قرارداد ببندیم، شما ما را به این‌جا کشانید باید و باید به گفته ما بدون کم و کاست عمل کنید."

متأسفانه او با جای پای پدرنش و ثوق الدوله گذارد، با این فرق که و ثوق الدوله قرارداد ننگین ۱۹۱۹ را همان طور که بود به مردم عرضه کرد ولی دکتر امینی برای آن‌که مردم از مفاد قرارداد کنسرسیوم چیزی دستگیرشان نشود، چنان واژه‌های این قرارداد استعماری را تغییر داد که جز خودش هیچ ایرانی دیگر از آن سر در نیاورد. مثلاً به جای کلمه

**مصداق فریاد می‌زد که در ارتش  
نباید اداره مستشاری آمریکا  
وجود داشته باشد و ارتش هر  
کشور باید تکیه بر قلب مردم آن  
کشور کند نه بر وزارت جنگ  
کشور خارجی و متأسفانه شاه  
فریاد مصداق را در گلوی او خفه  
می‌کرد و در نهایت به شدت با نظر  
مصداق به مخالفت ایستاد زیرا  
می‌دانست شاهی او با تکیه بر  
سرنیزه‌های ارتش شاهنشاهی  
است نه ارتش ملی**

«انحصاری» (Exclusive) دستور داد تا کلمه «مانع التفسیر» در متن قرارداد به کار رود که شارح آن باید خود او باشد! همه این خیانت‌ها برای آن بوده که به قدرت‌های خارجی تقرب پیدا کند تا بتواند چند روزی بر مسند نخست وزیری تکیه زند. اتفاقاً چند سال بعد به فشار امریکایی‌ها (طبق سند ارائه شده از طرف شاه در سال ۱۳۵۶) نخست وزیر شد و بالا یحه تقسیم اراضی کشاورزی اتر خود، کشاورزی ناتوان ایران را ناتوان تر کرد و بازار فروشی برای غلات امریکایی ایجاد کرد. شاه چون او را زمین زد و خود مجری نقشه امریکایی‌ها گردید، برای آن که او دیگر بر نخیزد دستور داد تا پرونده سازان دادگستری برای همسر او نسبت به چند قطعه زمین پرونده اتهامی تشکیل دهند که انصاف رانه به او این اتهام وارد می‌شد نه به همسرش دختر وثوق‌الدوله. این هم مانند بیشتر پرونده‌هایی بوده که برای فلج کردن یک شخص، بی‌اساس تشکیل می‌شد. باری چون کار این قلم بحث در اسناد کتاب مزبور است، برای نقش دکتر امینی در قرارداد کنسرسیونم پژوهنده را به قسمت‌های پایانی کتاب مذکور حواله می‌دهیم که خیلی رساتر از این قلم نقش او را در تنظیم آن قرارداد لعنتی مجسم می‌کند.

۴. عبدالله انتظام: این مرد که صوفی خانقاهی و مرشد فرقه صفی‌علی‌شاهی بود و بمنظر چنان قلندروار از سر هر دو جهان بر می‌خاست که آدمی در برابر او خود را رو به روی «جنید بغدادی» و «شبللی» می‌دید و گفته‌هایش همان صفای عارفان را در برداشت؛ ولی خدا نکند که محک تجربه به میان آید؛ آنجاست که می‌بینیم «حب الدنیا رأس کل خطیئه»<sup>(۳)</sup> می‌شود و دنیا پرستی سرآمد و موجب خسارت‌های پرباری می‌گردد. مرشدی از خانقاه به کاخ وزارت امور خارجه می‌آید و در برابر مشتی

استعمارگر به گونه‌ای دم جنبانی می‌کند که به فکر کمتر متملقی می‌رسد. در اسناد پایانی کتاب مورد بحث، اسنادی وجود دارد که حاکی از خوش‌رقصی‌های او برای «هورر» نماینده دالس در عقد این قرارداد لعنتی است. او از مفتخران عقادین این قرارداد و از معاونان سپهبد زاهدی در کودتا و از تابعان هندرسن سفیر آمریکا در یکایک گام‌های لازم برای تدوین و تکوین قرارداد کنسرسیونم است. خدا کند به آتیه سندی درآید که او را از زمره این ناپاکان به در آورد و به راستی نفسش در سلوک‌الی‌الله رهگشای سالکان گردد، ولی عجالتاً اعمالش او را هم پالکی سپهبد زاهدی و علی‌امینی قرار می‌دهد.

به آخر درباره خاندان پهلوی، اسناد نفست، خانم اشرف پهلوی خواهر محترم شاه را بدترین جاسوس امریکایی برای کودتا معرفی می‌کند و عجب آن است که خود این بانوی معروفه در کتاب‌های خود «چهره‌ها در آینه‌ها» و «من و برادرم» با کمال وقاحت به این جاسوسی افتخار می‌کند. خود محمدرضا شاه

فردوسی  
۱۳۸۲  
اسرار ایران

پهلوی از مخالفان سرسخت مصدق بوده و در جریان نفت تا آنجا که می‌توانسته کارشکنی می‌کرده است. طبق این اسناد نقش امریکا بر آن بوده که او را فراماتروای مطلق کند چنان‌که برای بیست و پنج سال کرد و به دست او سلاح‌های جنگل امریکایی برای ارتش ایران خریدند و در جریان کودتا سند خلع نخست وزیری دکتر مصدق و ریاست وزرای زاهدی را امضا کرد و در نوکری امریکا تا آنجا پیش رفت که امریکایی‌ها برای رهایی از این نوکر بد نام‌کننده ارباب او را در وضعی گذاردند که به قول «هامیلتن جردن» و «دکتر نهانوندی» در این جهان فراخ به قدر وجبی جا برای زیستن نداشته باشد و به قول باباطاهر: «جهان با این گشادی تنگت آید». آنچه او در بیست و پنج سال بعد از عقد قرارداد کنسرسیونم می‌کرد، به وجهی توهین به مصدق و یاران و طرفداران او بود؛ چون اسناد این کتاب به تفصیل اعمال او را می‌نمایاند، پژوهنده را حواله به خود کتاب می‌کنیم. ولی آنچه که نباید گذاشت و گذشت، طرفداری شاهزاده عبدالرضای پهلوی و همسر وطن پرست او از این نهضت آزادی بخش است و بنابر خاطرات علم، این شاهزاده وطن پرست و همسرش برای بیست و پنج سال یعنی تا فروپاشی حکومت محمدرضا شاه، مبعوض و مغضوب برادر تاجدار (۱) بودند.

باز آنچه در بیخ می‌آید که ناگفته ماند و در ضمن اهمیت سند را در خوش نامی و بد نامی مردان سیاسی می‌نمایاند، نامعلی است از شپرد - سفیر انگلیس - در جریان ملی شدن نفت ایران. این سند که پس از سی سال از سیاه‌چال مراکز اسناد وزارت خارجه انگلیس بیرون آمده و شاهد بازاری گردیده، روایت می‌کند که شپرد برای نخست وزیری سید ضیال‌الدین طباطبایی قبل از مصدق سخت فعالیت می‌کرده و با صاحبان قدرت صحبت‌های فراوان می‌نموده است تا آن‌که

به نزد تقی‌زاده رئیس مجلس سنای وقت می‌رود و به اصرار از تقی‌زاده می‌خواهد که برای نخست وزیری سید ضیا تلاش کند ولی ناگهان از تقی‌زاده می‌شنود که: «آقای شپرد شما هیچ‌گاه در انگلیس به سفیر ایران اجازه می‌دهید که در آوردن فلان نخست وزیر به نزد رئیس مجلس لردها یا مجلس شورای شما رود و از آنها بخواهد که در نخست‌وزیری فلان تلاش کند! البته نه، به این ترتیب چگونه به خود حق می‌دهید که از من چنین تلاشی را بخواهید، بروید و بگذارید مجلس شورای ملی ایران کار خود را فارغ از تلاش‌های شما بنماید.» این سند به خوبی نشان می‌دهد که تقی‌زاده چه مرد وطن پرستی بوده و بر خلاف نوشته پیشین مخالفان، چگونه آب پاک روی دست سفیر مداخله‌گریخته است. این که مرتب در این مقاله آمده که ممکن است سندی به آتیه در آید و فلان سیه‌عمل را سفید کردار کند، برای آگاهی از حجیت و وثوق سند

**در جلد دوم کتاب "اسناد سخن می‌گویند" می‌بینیم دالس طبق سندی چه دستورهای سختی به هندرسن می‌دهد که آزادی در انتخابات دوره هیجدهم را که باید قرارداد کنسرسیونم در آن بگذرد، چگونه کنترل کند، مبادا آزادی‌خواهی به آن مجلس راه یابد و رشته قرارداد کنسرسیونم شوم را پنبه کند و این سفیر بی شرم نیز با چهار چشم چنان حوزه‌های انتخاباتی را زیر نظر می‌گیرد که خود زاهدی و شعبان جعفری که در روزهای انتخابات حاکم مطلق صحنه انتخابات فرمایشی بودند به فریاد آمدند**

است، چنانکه در "سند شپرد" ما آنرا می بینیم

حال که از اشارهای به اعمال امضاکنندگان قرارداد کنسر سیوم شد، لازم است که به استناد مجموعه اسناد سری پیش روی به اختصار به شرح اعمال "خنجر گناران از پشت" به مبارزان ضد استعماری کنیم و اعمال برخی از این گروه را در دوره یکساله پایان حکومت دکتر مصدق به پژوهندگان عرضه بنماییم:

آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی: چون کودتا رخ داد و سپهبدزاهدی مورد

تأیید آقای کاشانی به کاخ نخست وزیری رفت، بیشتر مخالفان کودتا بر اثر این اعمال هول انگیز آقای کاشانی او را عامل استعمار انگاشتند که در بزنگاه، خدمت خود را به استعمار کرده است ولی انتساب و توصیف این پندار و گمان نسبت به او نارواست و این مرد همان مرد ضد استعمار است که در اول بود... اینک به بررسی چهار نفر از نزدیکان ایشان می پردازیم:

۱. شمس قنات آبادی: وی در زمهره یاران نزدیک آقای کاشانی قرار داشت (مردی که چون وارد قم شد و خود را داخل طلاب کرد، عملش چنان ناهنجار نمود که حضرت آیت الله العظمی بروجردی دستور داد او را از قم طرد کنند. نامبرده بعد از جدایی از کاشانی از نزدیکان دربار پهلوی گردید و در دایره خاصان ملکه مادر قرار گرفت و بر فساد آخر عمرش هر روز افزوده می شد.) از

شخصیت‌هایی چون قنات آبادی کسان بسیاری در حلقه خاصان آقای کاشانی قرار داشتند و مرحوم دکتر مصدق در ملاقاتی که با آقای کاشانی در منزل آقای گلبرگی در دزاشیب کرد، فهرست آنها و گوشه‌ای از نامه اعمال آنها

را به عرض آقای کاشانی رسانید ولی با کمال تأسف موثر نیفتاد، بلکه آتش چالش این دو رهبر نهضت ضد استعمار را اگر مترکد (اینها همه مطالبی است که پژوهندگان بی غرض تاریخ لازم است بدون حب و بغض در آن باره تحقیق کنند و عرضه دارند که بی اعتبار در عبرت آیندگان نخواهد بود.)

باری مخالفت آیت الله کاشانی با دکتر مصدق هر روز سخت‌تر می شد تا آن کودتای ننگین به عرصه آمد و هنوز ماهی از این جریان ضد ملی نگذشته بود که سخنگوی کودتا بی ادبانه حملاتی شدید به آیت الله کاشانی کرد. بهروایت طاهر احمدزاده سال‌ها بعد حضرت آیت الله کاشانی مشرف به آستانه حضرت ثامن الائمه شد و نزد آقای احمدزاده ناله‌ها کرد و از او خواست که گذشته، گذشته است و در حال برای نهضت دیگر ضد استعماری پا

در رکاب کنند و عمل نمایند. آقای احمدزاده در جواب عنوان نمودند که نقطه‌های عطف تاریخ مقدمات می‌خواهد و انسان‌های ورزیده، که متأسفانه امروز در چپته ملت از آنها اثری نیست.

۲. دکتر مظفر بقایی: آنچه درباره این مرد باید گفت قولی است برخلاف قول مخالفان او که می‌گویند او از عاملان استعمار بود؛ نه، این نسبت اتهام ناروایی است که به او می‌زنند؛ منتها اعمال او چه در زندگی سیاسی و چه در زندگی عادی خارج از روش عقل سلیم بود و همین خروج موجب چنین اتهاماتی به او شده است.

اگر پژوهنده به دقت به اعمال سیاسی و عادی او بنگرد، در همه این اعمال نشانه‌هایی از جنون می‌بیند که موجب این اتهام شده است: دوستی و دست بوسی او از قوام السلطنه برای انتخاب شدن در دوره پانزدهم و سپس دشمنی بی حد و بی جهت با قوام که حتی تا پای قتل او ایستاد و باز در نهضت نفت آن کوشش‌های نخستین او تا روز سی‌ام تیر ماه و بعد در چندروزه حکومت قوام السلطنه با فرستادن مرحوم عیسی سیه‌بیدی به خانه قوام برای نزدیکی با او و باز با شکست قوام درسی تیرکینه‌ورزی با قوام (میزبان نماینده او - سیه‌بیدی - در روز پیش از سی تیر) و پس ورود در دشمنی با مصدق با آنها گذشت‌های مصدق با او و سرانجام با عنوان استادی اخلاق در دانشگاه، بدون ملاحظه از این شغل



مظفر بقایی

دانشگاهی، شرکت مستقیم در آدم‌ربایی و دزدیدن سرتیپ افشار طوس و کشتن او و از همه بدتر همنوایی با فواحش شهر در غارت خانه دکتر مصدق و بالا بردن نوشته‌ای بر در خانه غارت زده مصدق و اعلام شادمانی

از این عمل بسیار رکیک، همه و همه نشانه‌ای از اعمال دیوانه‌وار این "استاد اخلاق" (!) است و چنان‌که مکرراً از دوستان او شنیده شده بی بند و باری و عیاشی‌های ناپخته این معلم اخلاق (!) کاملاً می‌رساند که در کارها به هیچ وجه با صورت عقلانی و قدرت استدلالی به راه راست نمی‌رفته است و سرانجام این سرکشی‌های خارج از روش مستقیم عقل او را به زندان جمهوری اسلامی افکند و پزشکان جمهوری اسلامی در اعلامی‌های بیماری او را سیفلیس مزمن اعلام کردند و این تشخیص پزشکان نشان داد که این اعمال مجنونانه و عقل‌گداز ناشی از این مرض مهلک ضد قوه عاقله بوده است و این مرض چه بر سرنوشت این فرزند مرحوم آقا میرزا شهاب مرد با فضیلت کرمانی - آورده است.

### مضحک‌ترین سخریه‌ها کمک‌های

امریکا به کشورهای جهان سوم

اعمال اداره جاسوس پرور اصل

چهار است. این اداره چون در ایران

تأسیس شد با تبلیغات بسیار،

خود را خادم ایران معرفی کرد و

ادعا کرد که می‌خواهد تحولات

عمیق در اقتصاد ایران فراهم آورد و

تحول عظیم او به اینجا رسید که

تعدادی خر قبرسی از قبرس آورد

تا تغییر نژاد در خرهای ایرانی

ایجاد کند. تغییر نژاد خر از

دستاوردهای انسان دوستانه اصل

چهار بود!!



امید است پژوهندگان تاریخ با مدارک و اسناد تاریخ‌پسند، صحت یا عدم صحت این مرض را با نسبت به او تأیید یا تکذیب کنند و دلالی برای انحرافات عقلانی او بیان دارند.

۳. حسین مکی: با یاد این سخن زنده یاد مرحوم مجتبی مینوی اعمال حسین مکی را تحلیل می‌کنیم که گفت: "خداکنده بی سواد واقف به بی سواد خود باشد و الا در اثر بی سواد کاری می‌کند که نتایج بس خطرناک برای او دارد." یکی از مصادیق کامل این سخن مرحوم مینوی، آقای حسین مکی است که ناآگاهی اش به بی سواد، او را به جاه‌طلبی کشاند و کارهایی کرد که در نزد مخالفان کودتا او را عامل خارجی نشان داد، در حالی که چنین نیست؛ او عامل خارجی نبود، گرچه در اسناد دیگری که آمریکا به سال ۱۳۷۲ شمسی درباره ایران منتشر کرد و آقای بابک امیر خسروی در کتاب خود شمع‌ای از آنها را آورده سندهایی در تقرب او به سفارت آمریکا در بین است ولی با این همه او فقط چوب عدم وقوف به بی سواد و جاه‌طلبی خارج از ظرفیت خود را می‌خورد که بی تابی نام، او را وادار به هر عملی کرد. اما داستان بی سواد این سر جوخه اخراجی از ارتش: در دوره پانزدهم به وقت طرح اعتبارنامه مهدی مشایخی شهردار تهران. قبل از انتخابات آقای مکی که در شهرداری معاون مهدی

مشایخی بوده و از جهت اداری با مشایخی نامه‌نگاری داشت، سخت به اعتبارنامه مشایخی اعتراض کرد و در حینی که خود را "نویسنده" معرفی می‌کرد مهدی مشایخی را شدیداً نکوهید. آقای مشایخی چون در جواب ایستاد، از مکی نامه‌ای عرضه کرد که در آن مکی "وابسته" را "وابسته" نوشته بود، بعد از ارائه این نامه مهدی مشایخی گفت: "همه تحقیقات علمی و اقوال او این چنین بی پایه و سست است." بعد از این جوابگویی مهدی مشایخی در آن روزها، جنجالی بین دوستان و غیردوستان برپا شد تا آنجا که ارسال خلعت‌بری به حمایت از مکی گفت این کلمه "واسطه" بوده است و نه "وابسته" ولی تعبیر و قول خلعت‌بری با بودن حرف "با" و صلر و ذیل نامه مابینت داشت.

مکی در روزهای آخر دوره پانزدهم که دولت می‌خواست قرارداد گس-گلشایان را از مجلس بگذراند، با خواندن کتابچه‌ای مشتمل بر جنایات شرکت نفت و تنظیم شده کوشش شادروان مهندس حسینی، باقیمانده وقت مجلس را گرفت تا دوره مجلس سرآمد. گرچه مجلس در بین سخنان او تقاضای کفایت مذاکرات کرد تا وقت رأی دادن به قرارداد را پیدا کند، ولی با نطق تاریخی کوتاه زنده یاد دکتر عبدالله معظمی که به مجلس

هشدار داد که "این اوقات از فرصت‌های تاریخ ساز کشور است و متوجه باشید که با عدم پذیرش این واقعت لکه ننگ بر دامن خود ننزید" مجلس پانزدهم به خود آمد و اجازه داد که مکی بقیه آن رساله را بخواند تا روزهای آخر آن دوره به پایان رسد. مکی بر اثر این خواندن رساله و وقت ندادن به مجلس برای ورود قرارداد و مذاکرات در آن و حمایت دکتر مصدق در نهضت ملی جا برای خود باز کرد و رشد کرد تا این که در انتخابات دوره هفدهم وکیل اول تهران شد و لقب "سرباز وطن" گرفت ولی چون ظرفیت این عناوین را نداشت حد خود را ندانست و در ماموریت خود به حوزه‌های نفتی شروع به لگد پرانی‌های غیر متعارف به مبارزان ضد استعمار کرد. خاطرات زنده‌نام مهندس مهدی بازگان به خوبی از بدگویی‌ها و هرزه‌رایی‌های او در آبادان نسبت به دکتر مصدق و مهندس حسینی حکایت‌ها می‌کند. مکی با این فحاشی‌ها خود را در حضور هیئت خلع ید و دیگران محور اصلی این نهضت معرفی می‌کرد تا بدین وسیله به قدرت‌های خارجی بفهماند سوراخ دعا اوست ولی نمی‌دانست این "من گویی‌ها" عاقبت در کوزه فقاغ افتادن را دارد. البته چون کسی نبود به سخنانش اعتنایی نمی‌شد؛ پس او نغمه دیگر در تنبور آغاز کرد و آن، دشمنی سخت با مصدق و مبارزان ضد استعمار بود. جانسوزترین و جگرخراش‌ترین کاری که در این دوره این

**خوش رقصی‌های امینی در نزد  
امریکا و نفت‌خواران جهانی است.  
دکتر امینی آن قدر در نزد طرف‌های  
خارجی بی ارزش است که به نقل  
مرحوم فواد روحانی وقتی به طرف  
نفتی خود می‌گوید چگونه این  
قرارداد را به مجلس برد، در جواب  
می‌شنود که "ما نخواستیم با شما  
قرارداد ببندیم، شما ما را به اینجا  
کشانیده‌اید و باید به گفته ما بدون  
کم و کاست عمل کنید."**

**با یاد این سخن زنده یاد مرحوم  
مجتبی مینوی اعمال حسین مکی  
را تحلیل می‌کنیم که گفت: "خدا  
کنده که بی سواد واقف به بی سواد  
خود باشد و الا در اثر بی سواد  
کارهایی می‌کند که نتایج بس  
خطرناک برای  
او دارد."**

جاه طلب بی سواد کرد، علنی کردن سرانشار اسکانس بود. بیچاره ندانست که این عمل او نه تنها دشمنی با مصدق است، بلکه دشمنی با اقتصاد کشوری است که اکنون در قفل و بند محاصره انگلیس و امریکا افتاده است. توضیح آن که با ملی کردن صنعت نفت، انگلیسی‌ها در ظاهر و با کمک امریکا در باطن به محاصره اقتصادی ایران پرداختند و دولت ایران با قطع درآمد نفت متحمل مخارج سنگین در آبادان از بابت کارکنان و کارگران شرکت نفت شد و بودجه اندک کشور دچار مخمصه اقتصادی گردید؛ پس به رهنمود دکتر شاخت، اقتصاددان معروف آلمانی و طراح برنامه سیاست اقتصادی و پولی و مهارکننده انفلاسیون (تورم مهلک آن کشور در دوره حکومت ویما و بعد از جنگ اول و سازنده اقتصاد آلمان غربی بعد از جنگ دوم) که برای مدت چند روز به ایران آمد و در ضمن چند توصیه اقتصادی نشر اسکانس را تجویز نمود، و علاوه بر رهنمود او توصیه مسیون اقتصادی معروف اروپایی که مدتی در ایران بودند و اقتصاد آن روز ایران را مطالعه کرده بودند بر نشر اسکانس و نیز بر حسب صلاح دید مشاوران و کارشناسان اقتصادی ایران بر نشر اسکانس، دولت

دویست میلیون تومان اسکناس انتشار داد و خوشبختانه چون بازار تشنه آن بود انتشار آن ابتدا تورمی ایجاد نکرد زیرا در برابر آن کالا موجود بود و ظرفیت تولیدی گسترش می یافت. بعدها آقای انور خاملهای در کتاب "اقتصاد بدون نفت" این انتشار را برای اقتصاد آن روز ایران لازم دانسته است، منتها چون امور اقتصادی امور اعتباری است برای آن که به اعتبار ریاست خدشه وارد نشود، تأکید شد که این امر در نهایت اختفا بماند تا گرگی به دست مخالفان در این امر سری اقتصادی نیفتد. ولی آقای مکی بر اثر دشمنی با دکتر مصدق و بر خلاف هر تعهدی که یک وطن پرست

در برابر وطن دارد، چون به عضویت کمیسیون نظارت بر اندوخته اسکناس برگزیده شد، لذا شایعه این انتشار را در دست روزنامه نگاران مخالف گذارد و آب به آسیاب مخالفان ریخت و جنجال بزرگی علیه دولت نهضت ملی در گیرودار مقدمه چینی ها و توطئه کودتا برپا نمود. کودتا عملی شد و جاه طلبی های حسین مکی و ارزیابی غلط، او را بر آن داشت تا نامه ای به سپهبد فضل الله زاهدی بنویسد و دستورهای به او دهد. سپهبد هم برای آن که این سر جوخه را به سر جای خود نشاند، به رئیس دفتر خود دستور داد که پاسخ تند و ادب آموزی به او دهد که عین آن پاسخ عبرت انگیز در جلد سوم کتاب "خواب های آشفته نفت" آقای محمد علی موحد آمده است.

انتشار اسناد امریکایی که در سال ۱۳۷۲

شمسی به عمل آمد، در آن سال بیشتر مخالفان و موافقان نهضت ملی در خواب ابدی مرگ بودند، جز آقای کلی تاریخ نویس و ایشان به حکم تاریخ نویسی، آن اسناد را خوانده بودند و برای رفع اتهام از خود متاسفانه در اتمام اسناد امریکایی دوسطری در روزنامه ها درج نکردند که بتواند دستکم شبهه ای در بعضی اذهان نسبت به این اسناد ایجاد کند.

۴. ابوالحسن حائری زاده: این شخص از پیروان سید ضیا بود، ولی به عکس مرادش سرسپرده سفارت انگلیس نبوده است. در دور پانزدهم مجلس به مخالفت با اعتبار نامه دکتر متین دفتری برخاست و دکتر متین دفتری به جواب از خبر چینی های هولناک او سخن گفت که چگونه این خبر چینی او مرحوم آقا سید حسن مدرس - آن مبارز نستوه و روحانی دوران آغاز حکومت رضاخان سردار سپه - را به تبعید خواب کشاند و سرانجام به شهادت رسانید. او که بازبان چرب و نرم، مرحوم مدرس را به مخالفت با سردار سپه برمی انگیزد، در خفا به محفل سردار سپه می رفت و با گزارش خود نقشه های مرحوم مدرس را برای او فاش می ساخت و نامبرده این یک سری بودن با سردار سپه را آنقدر ادامه داد تا در مجلس موسسان که برای فروپاشی حکومت قاجار تشکیل شده بود انتخاب شد. مجلسی که از طریق مرحوم مدرس تحریم شده بود و حتی به وقت انتخاب او سردار سپه گفته بود "حائری زاده از دوستان من است." (این گفته های متین دفتری را مفسران آن روز تصدیق کردند) بعد از پادشاهی سردار سپه،

در حالی که مرحوم مدرس به سخنی در خواب زندگی تبعیدی خود را می گذراند، این شخص در عین بی سوادی در دادگستری وارد شد و تا آخر حکومت پهلوی اول قاضی عالی رتبه دیوان عالی کشور بود. چون حکومت رضاخان به سر آمد، این قاضی عالی رتبه دوباره پا به صحنه سیاست گذارد و با برپا کردن انجمنی به نام مرحوم مدرس خود را در بین آزادی خواهان جا زد و چون قضیه نفت پیش آمد، همراه مبارزان ضد استعمار داخل مبارزه شد، گرچه مصدق او را خوب می شناخت و مواظب او بود. او در سال اول حکومت مصدق از مخالفان شرکت استعماری نفت بود و چون هنوز دستوری برای مخالفت

از طریق سید ضیاالدین به او نرسیده بود صحبتی نمی کرد تا آن که موقع انجام نقش شد و او نقش عاملی خارجی را به خوبی بازی کرد و از سرسخت ترین دشمنان نهضت نفت گردید و با گروه کودتاجی آتی روابط پنهانی برقرار کرد و به شهادت اسناد موجود، در تشویق زاهدی برای کودتا از هیچ عملی و یا گفته ای خودداری نکرد (شرح این اعمال زشت و ملاقات های پنهانی او مفصلاً در روزنامه اتحاد ملی که به سال ۱۳۳۲ شمسی یعنی سال کودتا منتشر می شد آمده و چون این روزنامه به زمانی انتشار می یافت که کودتاجیان با قدرت بر مرکب قدرت سوار بودند و اگر روزنامه ای جزئی انحرافی در نقل حوادث می کرد به جایی پرتاب می شد که عرب نی می انداخت، از همه اعمال منتسب به او در



آن روزنامه نمی تواند واجد جزئی شائبه عاملی و برای خارجی باشد؛ حتماً به آن روزنامه رجوع کنید تا او را بشناسید.)

حائری زاده بر اثر یار غار بودن با کودتاجیان وکیل دوره هیجدهم شد و بر عقد قرارداد ننگین کنسر سیوم صحه گذارد و وقتی که مجلس هیجدهم خاتمه یافت، چون بر اثر کهولت سن نمی توانست وکیل شود، چند سالی با حقوق مکفی بازنشستگی دادگستری زیست تا به خاک رفت.

در بحث این اسناد ناچار شدیم سیری سریع در حوادث نفت کنیم و خواننده را به صعدها و نزول ها کشیم؛ چه این سیر، سیر در نهضتی است که الهام دهنده خیلی از جنبش های خاورمیانه چون مصر و عراق شده است. از این رو باز تأکید می شود که جوانان پژوهنده علم سیاست از خواندن این اسناد کوتاهی نکنند و حتی بر استادان دانشکده های سیاست واجب است که شاگردان را به خواندن این نوع اسناد ملزم کنند تا در آینده سیاست اندیشگان ورزیده ای در عرصه سیاست جهانی داشته باشیم. □

#### پی نوشت ها:

۱. در این باره اسنادی هست که نشان می دهد او سرانجام مفضوب شاه واقع شد و به همین دلیل او را به رم فرستاد، چشم انداز ایران.
۲. الولد سیراییه؛ پسر در پی پدر می رود؛ عاقبت گرگ زاده گرگ شود، چشم انداز ایران.
۳. حدیث نبوی؛ دنیا دوستی، سرآمد و خاستگاه هر پلیدی است، چشم انداز ایران.